

## شورش‌های شرف‌الدین حاجی‌بیگ و بایندربیگ در اصفهان، در دوره

### سلطان یعقوب آق‌قویونلو

سید عطاءالله حسنی\*

هدی حسین‌زاده (نویسنده مسئول)\*\*

دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۶/۳

پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۳۰

#### چکیده

سلطان یعقوب آق‌قویونلو، در اوایل حکومت خود با برخی مشکلات داخلی و خارجی مواجه بود. اساسی‌ترین مشکلات داخلی او، شورش‌هایی بود که در مناطق مختلف قلمرو تحت فرمانش، از جمله در اصفهان، روی داد. پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که علل و عوامل بروز این شورش‌ها، آن هم در اصفهان، که یکی از شهرهای بزرگ و مهم حوزه حکمروایی یعقوب محسوب می‌شد، چه بود؟ و سرانجام این شورش‌ها چه شد؟ دیگر اینکه، یعقوب چه موضعی را در قبال این شورش‌ها اتخاذ کرد، و چگونه توانست بر این شورش‌ها فائق آید و آرامش و ثبات را دوباره به اصفهان و نواحی اطراف آن بازگرداند؟ دستاورد این تحقیق که حاصل استفاده از منابع و مآخذ تاریخی است، این است که اختلافات و کشمکش‌های میان پسران حسن‌بیگ، در دوره کوتاه پس از درگذشت وی، و ضعف حکومت مرکزی، سبب شد تا برخی از امرا و حکمرانان مناطق مختلف تحت فرمان آق‌قویونلوها از فرصت استفاده کرده و هر کدام در صدد کسب قدرت و توسعه نواحی تحت فرمان خود برآیند. با توجه به اهمیت اصفهان، مخالفان سیاسی یعقوب سعی داشتند تا نخست با تصرف این شهر، شورش خود بر ضد حکومت وقت را آشکار کرده و سپس بر دیگر نواحی دست یابند. اگرچه مقابله با این شورش‌ها بخش عمده‌ای از وقت و انرژی یعقوب را به خود اختصاص داد، اما او سرانجام موفق شد با مشی سیاسی خاص خود، که ترکیبی از نرمش و قاطعیت بود، این شورش‌ها را سرکوب کند.

کلیدواژه: آق‌قویونلو، یعقوب، اصفهان، عراق عجم، حاجی‌بیگ، بایندربیگ.

a\_hassani5@yahoo.com

\* استاد دانشگاه شهید بهشتی

hodahoseinzadeh@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه شهید بهشتی و عضو علمی فرهنگستان زبان

## مقدمه

سلطان یعقوب، پس از پیروزی بر برادر بزرگ‌ترش سلطان خلیل (حک: ۸۸۳-۸۸۲ق)، و کشته شدن او در جنگ، توانست با موافقت امرای آق‌قویونلو، و رضایت و اطاعت برادرانش یوسف میرزا و مسیح میرزا، در صاحب‌آباد تبریز، بر تخت سلطنت جلوس کند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۴۳۱). حوزه حکمروایی او در این زمان، شامل آذربایجان، فارس، دیاربکر، عراق عجم و عراق عرب بود (روملو، ۱۳۸۴: ۲/۸۸۱). هنوز چندی از آغاز پادشاهی یعقوب نگذشته بود که او با شورش‌های کوچک و بزرگی مواجه شد که هر کدام به علل مختلفی به وقوع می‌پیوستند. از جمله این شورش‌ها می‌توان از شورش دو تن از امرای برجسته آق‌قویونلوها، یعنی شرف‌الدین حاجی بیگ و بایندر بیگ در اصفهان نام برد که نخست هر دوی آنها در خدمت این خاندان بودند، اما سپس در زمره مخالفان یعقوب درآمدند، و هر یک توانستند با افزودن تنش‌های سیاسی، برای مدتی به صورت یکی از دغدغه‌های دولت تازه تأسیس یافته یعقوب درآیند. شورش حاجی بیگ، اندکی پس از کشته شدن خلیل در جنگ با یعقوب (۸۸۳ق)، و شورش بایندر بیگ حدود سه سال پس از آن روی داد. در این مقاله به بررسی این شورش‌ها که هر کدام با انگیزه‌های متفاوت، اما با اهداف مشترکی به وجود آمده بود به ترتیب زمان وقوع، می‌پردازیم.<sup>۱</sup>

## ۱. شورش شرف‌الدین حاجی بیگ

شرف‌الدین حاجی بیگ که از او با شهرت «کوسه حاجی» نیز نام برده شده (Woods, 1979:142)، و خنجی از وی با القابی مانند «امیراعظم» یا «امیرزاده» یاد کرده است (خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۶۲)، پسر شیخ حسن بیگ یکی از پسران قره عثمان بود که پسرعموی حسن بیگ، سلطان آق‌قویونلو محسوب می‌شد، و خنجی از تدبیر و شجاعت او بسیار یاد کرده و رشادت‌هایش در جنگ با رومیان را ستوده است (همان: ۱۶۲؛ روملو، همان: ۲/۸۱۹، نیز نک: Woods, Ibid: 142). حاجی بیگ، که به سبب شایستگی‌های خود، از سوی حسن بیگ به حکومت اصفهان منصوب شده بود، پس از درگذشت او نیز به موجب حکم خلیل که جانشین پدر شده بود، در همان منصب باقی ماند. اما این تجدید انتصاب، دلیل بر دوستی و روابط حسنه میان آنها نبود، و چنین به نظر می‌رسید که میان حاجی بیگ و سلطان همواره کدورتی وجود داشته است که خنجی یکی از علل آن را، فرستادن عمادالدوله سلیمان دیلمی وزیر، برای رسیدگی به امور ملکی و مالی اصفهان و اطراف آن از سوی خلیل دانسته است (خنجی، همان: ۱۶۲؛ نیز نک: روملو، همان: ۲/۸۱۹-۸۲۰). کاردانی و زیرکی وزیر نام‌برده، سبب شد تا وی کاملاً اداره امور اصفهان را در دست بگیرد تا جایی که همه اختیارات از حاجی بیگ سلب شد و به گفته خنجی جز نام داروغگی چیزی از وی برجای نماند (خنجی، همان: ۱۶۳). حاجی بیگ که از وضعیت پیش‌آمده ناراضی

۱. پیش از وارد شدن به بحث اصلی ذکر دو نکته ضروری است، نخست اینکه در این مقاله از حسن بیگ آق‌قویونلو، مشهور به «اوزون‌حسن»، از همان اسم واقعی استفاده شده، زیرا گمان بر این است که شهرت «اوزون‌حسن» بیشتر از سوی دیگران، و به‌ویژه مخالفینش بدو داده شده و پس از آن نیز در تواریخ تکرار شده است، در صورتی که در منابع اصلی و دست‌اول این دوره، همواره از وی با همان نام حسن بیگ یا حسن پادشاه یاد شده

پیشدستی کرد و با اشغال قلعه طبرک، خود و خانواده‌اش در آنجا پناه گرفتند. وی پس از آن، طی یک نقشه از پیش تعیین شده، با هم‌دستی پسرش شیخ حسن بیگ، سلمان دیلمی را به رسم مهمانی به قلعه دعوت کرد، اما با خلاف وعده، او را در بند کشید و پس از چند روز در همان‌جا به قتل رساند، و، بدین ترتیب، اصفهان و تمامی عراق عجم را به تصرف خود درآورد. (همان: ۱۶۳-۱۶۴)

این اقدامات حاجی بیگ، سبب آشفتگی بیشتر اصفهان و نواحی عراق عجم شد. وقتی یعقوب این اخبار را دریافت کرد، بلافاصله به بایندریگ که از امرای برجسته‌اش بود، مأموریت داد تا به ناآرامی‌های اصفهان رسیدگی و اوضاع آنجا را آرام کند. وقتی بایندریگ با لشکری بزرگ، به نزدیکی اصفهان رسید، طی نامه‌ای استمالت‌آمیز از حاجی بیگ خواست تا با یکدیگر مصالحه کنند، اما حاجی بیگ این بار بر آن شد تا با توسل به خدعه و نیرنگ، بایندریگ را نیز فریب دهد، اما بایندریگ، بر او سبقت گرفت و به لشکریان دستور داد تا روزی که به نزدیکی اصفهان رسیدند با آرایشی خاص صف‌آرایی کرده و وقتی حاجی بیگ برای استقبال از او از شهر بیرون آمد، او را دستگیر کنند. بدین ترتیب، حاجی بیگ به بند کشیده شد و بایندریگ به همراه او وارد اصفهان شد (همان: ۱۶۶؛ نویدی شیرازی تکملة الاخبار، برگ ۲۰۵ ب؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۴). بایندریگ به اوضاع اصفهان سرو سامانی داد، و چون به دستور یعقوب باید به پایتخت باز می‌گشت، حکومت این شهر را موقتاً به یکی از خویشان خود به نام هابیل بیگ سپرد و خود به تبریز مراجعت کرد.

بود، به منظور رفتن به خدمت سلطان راهی پایتخت شد، اما هنوز به نزدیکی کاشان نرسیده بود که خبر کشته شدن خلیل در جنگ با یعقوب را در نزدیکی رودخانه خوی شنید. در این میان او خبر دیگری را نیز دریافت کرد، که حکایت از این داشت که پسر خلیل، یعنی شاهزاده میرزا علی، به اتکای اینکه برادرش شاهزاده الوند میرزا، حکمران شیراز، و وزیر پدرش عمادالدوله سلمان دیلمی، حکمران اصفهان بودند، از تبریز گریخته و با همراهِیان خود بدان سو می‌آید (همان: ۱۶۳-۱۶۲). میرزا علی جوان و بی تجربه بود و گویا لله او نیز کفایت چندانی نداشت، چنانکه خنجی در باره او آورده: «طفلی بود غافل [یا] لله غیر قابل و مردم پریشان و دولت بی سامان» (همان: ۱۶۳). شبی در میان راه، دو گروه حاجی بیگ و میرزا علی به یکدیگر برخوردند و حاجی بیگ به جای اینکه از شاهزاده و همراهانش حمایت کرده، یا حداقل رویاروی آنها قرار نگیرد، این تلاقی را به فال نیک گرفت و در همان تاریکی شبانه، با آنها وارد جنگ شد. از آنجایی که حاجی بیگ امیری کارکشته، و اردوی میرزاعلی بی نظم و آشفته بود، به زودی میرزاعلی شکست خورد و به ناچار به سوی قزوین گریخت، و مادرش و خزاینی که همراهش داشت، به دست حاجی بیگ افتاد. حاجی بیگ که دیگر رفتنش به پایتخت ثمری نداشت، با غنایم و امرایی که اسیر گرفته بود، دوباره به اصفهان بازگشت. عمادالدوله سلمان دیلمی به ناچار در اصفهان از وی استقبال کرد، اما از آنجایی که هر دو طالب قدرت بودند، همواره از یکدیگر بیم داشتند، تا جایی که حاجی بیگ

علل یا عوامل مختلف و متعددی می‌توانستند در بروز این حوادث دخالت داشته باشند که شاید بتوان مهم‌ترین آنها را بی‌ثباتی اوضاع سیاسی، و به‌ویژه شکست و کشته شدن خلیل در جنگ با یعقوب دانست.

همچنین می‌توان عامل دیگر این ناآرامی‌ها را در وضعیت خاص اصفهان جستجو کرد. بر اساس آنچه که از منابع در باره اوضاع سیاسی این شهر مهم به دست می‌آید، اصفهان و مناطقی که در آن زمان با عنوان عراق عجم شناخته می‌شدند، بستر مناسبی برای بروز مخالفت‌ها و شورش‌ها برضد حاکمان یا پادشاهان بوده است، چنانچه خنجی که خود از همین سرزمین بوده، در این باره می‌نویسد: «در مقام عراق که شعبه فتنه همه گاه از آنجا بلند آوازه است، خصوصاً اصفهان که پیوسته از ورود حوادث زمان در پریشانی همچو دفتر [بی] شیرازه است، فتنه‌های بسیار و آفت‌های [بی‌شمار] سر بر زده بود» (خنجی، همان: ۱۶۲). به سبب همین ویژگی‌ها و موقعیت خاص جغرافیایی و اهمیت اصفهان، به‌عنوان یک شهر مهم و تاریخی، طبیعی بود که شورشیان در درجه اول بخواهند کنترل آنرا به دست آورده و از آن به‌عنوان یک مرکز یا نقطه شروع برای ستیزه با حکومت‌های وقت استفاده کنند.

بایندر بیگ در حین بازگشت به تبریز، برای پیشگیری از بروز شورش‌هایی در آینده، افراد سرشناس و سرداران نامی اصفهان را نیز به آذربایجان منتقل کرد، زیرا بگفته خنجی: «شهرت تمام دارد که اکثر فتنه‌ها [و] حوادث که در عراق [ناشی] می‌شود؛ منشأ آن سرداران اصفهان‌اند»

(همان: ۱۶۷). هیچ یک از منابع درباره اینکه این تصمیم از سوی شخص بایندر بیگ گرفته شده، یا اینکه دستور آن از سوی یعقوب صادر شده بود، سخن نگفته‌اند. به هر روی، او گروهی از این افراد سرشناس را به پایتخت منتقل کرد که یکی از این افراد، پدر روزبهان خنجی، نویسنده معروف تاریخ عالم‌آرای امینی بود. در این زمان پدر خنجی، بنا به اظهار پسرش، نویسنده‌ای توانا بود که همچون اجدادش عنوان سرداری داشت و گویا کاملاً خود را از امور سیاسی و نظامی کنار کشیده و به کارهای فرهنگی و ادبی پرداخته بود، زیرا خنجی در این باره آورده: «دستار سرداری را سال‌ها بود که به تاج ترک تبدیل نموده، و از مناصب اجداد کرام بالکلیه اعراض فرموده بود و در کنج فراخی به قناعت پرداخته» (همان: ۱۶۷). انتقال این افراد که در زمستان سال ۸۸۳ق صورت گرفت، (Minorsky. V, 1957: note p. 40) سبب بیماری سخت پدر خنجی در طی سفر شد، او زمانی که به تبریز رسید، بهبود یافت و در تبریز به خدمت یعقوب رسید و کتاب *ثمره‌الاشجار* خود را که به تازگی نوشته بود، به سلطان تقدیم کرد که بسیار مورد پسند وی واقع شد. خنجی ایباتی از سرآغاز *ثمره‌الاشجار* را در *عالم‌آرای امینی* آورده است. (خنجی، همان: ۱۶۸)

مدت زمانی پس از این ماجراها، حاجی بیگ لپاوت از سوی یعقوب به حکومت اصفهان منصوب شد، (همان: ۱۶۸) و تا دو سال پس از آن این شهر و نواحی اطراف آن در آرامش و امنیت به سر بردند.

## ۲. شورش بایندریگ

بایندریگ یکی از دولت‌مردان و فرماندهان بزرگ یعقوب بود، که حضوری فعال در جریان‌های سیاسی و نظامی این دوران داشت. به دنبال محاصره قلعه رها در دیاربکر توسط مصریان در ۸۸۵ق، بایندریگ به همراه گروهی از امرای برجسته از سوی یعقوب مأموریت یافت تا به مقابله مصریان برود. (همان: ۱۸۳-۱۸۱؛ نویدی شیرازی، برگ ۲۰۵ب؛ روملو، همان: ۸۳۶/۲ و منابع متعدد دیگر) بایندریگ که فرمانده لشکریان آق‌قویونلو بود، نه تنها موفق شد حمله مصریان به قلعه رها را دفع کند، بلکه شکست سختی نیز بر آنها وارد آورد و فرمانده آنان یشبک دواتدار، معروف به «باش»، را اسیر کرد و بعد به قتل رساند. (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۸۸-۱۸۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۷/۲-۸۳۵) پس از اینکه بایندریگ از این سفر بازگشت، یعقوب به پاداش رشادت‌هایی که در جنگ با مصریان از خود نشان داده بود، حکومت اصفهان و عراق عجم را به او داد و در ضمن به وی مأموریت داد تا از سهند به سوی اصفهان رفته و با ملحق شدن لشکریان عراق عجم، از راه بغداد، به سوی جزایر حرکت کرده و با پیوستن امرای فارس، شورش امیر محسن<sup>۲</sup>، حکمران مشعشعیان را سرکوب کند. (فریدون بیگ، ۱۳۶۴ق: ۳۱۶/۱؛ خنجی، همان: ۱۹۵، ۱۹۳)

در پاییز ۸۸۶ق / ۱۴۸۱م ( woods ibid: 143)؛ نیز نک بایندریگ که طبق دستور حرکت کرده بود، وقتی به نزدیکی همدان رسید، به گونه غیر مترقبه‌ای مخالفتش را با یعقوب آشکار کرد. او که قصد تصرف اصفهان و شهرهای اطراف آن

۲. روملو، ۱۳۸۴: ۸۳۸/۲ محمد فلاح نوشته، که صحیح نیست.

را داشت، به نیرنگ متوسل شد و با ترفندی زیرکانه طی نامه‌ای به امرای عراق عجم و اشراف اصفهان، از آنها خواست تا برای انجام وظایف ملکی به حضورش بروند. این امر که فریب او را خورده بودند، بنا به عجله‌ای که قاصد داشت، شتاب کرده و برای استقبال بایندریگ از شهر خارج شدند. در میان این افراد حاجی بیگ الپاوت، داروغه اصفهان و منصور بیگ سهراب، داروغه قم، نیز حضور داشتند. امرای در نزدیکی همدان با بایندریگ ملاقات کردند و وقتی همه در اردوی او گرد آمدند، بایندر بیگ هر یک از آنان را جداگانه نزد خود فرا خواند و به دروغ به آنها گفت که یعقوب در گذشته است. از آنجایی که وی از امیران نامدار و صاحب سابقه درخشان و مورد اعتماد یعقوب بود، سخنانش را پذیرفته و از وی اطاعت کردند.<sup>۳</sup>

پس از آن بایندر بیگ، حاجی بیگ الپاوت و منصور بیگ سهراب را در دیوان امارت نصب کرد و با سپاهی بزرگ به اصفهان رفت. بایندریگ موفق نشد در اصفهان به خوبی از عهده اداره امور برآید و به اخذ مال مردم پرداخت و سپاهیان او در اطراف شهر به آزار مردم مبادرت کردند (فریدون بیگ، ۱۳۶۴ق: ۳۱۷/۱؛ خنجی، همان: ۱۹۷). او سپس در صدد برآمد تا با همراه کردن امرای پایتخت، یعقوب را از تخت به زیر بکشد.

۳. خنجی، همان: ۱۹۶-۱۹۵؛ روملو، همان: ۸۴۲/۲-۸۴۱؛ نیز نک: İlhan- Kazım Paydaş Erdem, 2007: 133 که می‌گوید با توجه به شناختی که این امرای بزرگان از رفتارهای خشونت آمیز بایندریگ داشتند، جرأت نکردند از وی در باره محل و زمان وفات یعقوب سؤال کنند. اما به نظر وودز، امرای الپاوت و چمشگیزک در حمایت از بایندریگ به وی ملحق شدند و سپس بایندریگ از امرای میران‌شاهی و چکرلو نیز برای پیوستن به وی دعوت کرد. Woods: 143.

هر چند که در سفر برای شکار باشد، بی اطلاع مانده باشد، ضمن آنکه بایندر بیگ به لحاظ سیاسی و نظامی چنان شهرتی داشت که شورشش را کوچک نشمرند و آن را به منزله خطری جدی تلقی کنند. بر اساس آنچه گلشنی در این خصوص آورده، یعقوب توسط جاسوس خود از شورش بایندر بیگ مطلع گردید، اما از آنجایی که سپاهیان پراکنده بودند، از این خبر مضطرب شد (Muhyi-yi Gulseni, 1982: s117)، و احتمالاً چون فرصت فراخواندن سپاهیان را نداشت، در رسیدگی به این مهم تأخیر کرد. سرانجام، یعقوب ناچار شد خود وارد عمل شده و در اوایل ماه رمضان با تقریباً بیست نفر از سپاهیان به سوی اصفهان حرکت کند (فریدون بیگ، همان: ۳۱۷/۱؛ اما خنجی، همان: ۱۹۹، علت تعداد کم همراهیان یعقوب را مشغول بودن آنها در شهر برای تهیه اسباب جنگ دانسته است). یعقوب در این خصوص در نامه‌اش به بایزید دوم آورده: «اگرچه فرصت تجهیز بلشکر اطراف جهت تنگی مجال بود، به رسیدن عساکر نصرت شعار و لشکریان حدود و اقطار توقف ننمود و با جمعی از خدام بهرام انتقام که همواره ملازم رکاب همایونند ایلغار فرمودیم» (فریدون بیگ، همان: ۳۱۷/۱). یعقوب به امید اینکه افرادش به زودی به او ملحق شوند، راهی شد و وقتی صوفی خلیل بیگ موصول، که در نخجوان به سر می‌برد، این اخبار را شنید، او نیز به سوی عراق عجم رفت. (خنجی، همان: ۲۰۰)

بایندر بیگ خبر حرکت یعقوب به سوی اصفهان را شنید و در حالی که گروه بزرگی از بزرگان و اشراف، سادات و نقبا و طبقات مختلف اصناف اصفهان را به اجبار همراه خود کرده بود،

بایندر بیگ این بار نیز به نیرنگ متوسل شد و نامه‌ای به امیرزاده بیگ میرانشاهی نوشت و در آن چنین وانمود کرد که با اتحاد با وی موافق است. گویا هدف دیگر بایندر بیگ این بود که مضمون نامه فاش شده و چنین استنباط شود که امیر نام‌برده پیش از آن به بایندر بیگ پیشنهاد اتحاد داده، و اکنون بایندر بیگ در پاسخ به این پیشنهاد، با اتحاد با او بر ضد یعقوب موافق است، و بدین ترتیب امیرزاده میرانشاهی به خیانت متهم گردد. هدف بایندر بیگ این بود تا از این طریق، اعتماد یعقوب به امرای تیموری را که در خدمتش بودند، از بین ببرد، ضمن آنکه می‌توانست با این ترفند، میان امرای تیموری و آق‌قویونلو تفرقه ایجاد کند. بایندر بیگ نامه را به جاسوسی سپرد تا در خانه یکی از قربان یعقوب بیندازد. اما این نقشه به دلیل اعتمادی که یعقوب به امیر میرانشاهی داشت، با شکست مواجه شد (فریدون بیگ، همان: ۳۱۷/۱؛ خنجی، همان: ۱۹۸). یک بار نیز بایندر بیگ نقشه ترور یعقوب در شکارگاه را طراحی کرد که آن هم عملی نشد. (خنجی، ص، ۱۹۹-۱۹۸؛ به‌گفته وودز، پس از این ترور نافرجام بود که امرای متحد بایندر بیگ، تعهد پیشین را زیر پا نهادند و از وی جدا شدند. Woods:143) پس از این وقایع بود که سرانجام یعقوب تصمیم گرفت او را سرکوب کند. یعقوب در نامه‌ای که در این خصوص به سلطان بایزید دوم عثمانی نوشته، علت تأخیر در رسیدگی به این موضوع را سفر شکاری خود در آذربایجان آورده و اینکه پس از مراجعت به تبریز، اخبار این نافرمانی را به وی دادند (فریدون بیگ، همان: ۳۱۶-۳۱۷/۱). اما باور این مسئله کمی مشکل است که تا آن موقع یعقوب از چنین واقعه با اهمیتی،

برای مقابله با او از شهر خارج شد. نکته در خور توجه این است که این بار نیز پدر شیخ فضل‌الله خنجی در میان این افراد بود، چنان که خنجی در این باره آورده: «پدر مرحوم این بنده جمال الحق والدین روزبهان... با وجود خلوت‌نشینی و عزلت‌گزینی به مرافقت این راه پر خطر مکلف گشت. و دیگر اکابر و اشراف مثل سادات عظام، نقیب و موالی کرام تُرکه و قضات اسلام و صواحب کرام به ملازمت اردویه مأمور گشتند» (Gulseni, 1982: s117). این مطلب نشان می‌دهد پدر خنجی که پس از شورش حاجی‌بیگ، به تبریز منتقل شده بود، در این فاصله دوباره به اصفهان بازگشته بود و بایندریگ برای دومین مرتبه او را به اجبار از اصفهان خارج کرده و همراه خود برد. خنجی پس از آن اطلاع بیشتری از پدر خود در ارتباط با این جریان نداده است.

بایندریگ از اصفهان به سوی ساوه و قم رفت، اما در نزدیکی قم، بزرگان اصفهان که در اردوی او بودند، از همراهی با وی سرباز زدند و به سوی کاشان رفتند. وقتی بایندریگ به نزدیکی ساوه رسید، اهالی شهر نخست در سپردن حصار به وی تعلل کردند، اما سرانجام ناچار شدند تا دروازه شهر را به روی او بکشایند. با نزدیک شدن یعقوب، بایندریگ از ساوه بیرون آمده و در کوهی که در مشرق شهر قرار داشت، موضع گرفت. اخبار مختلفی مبنی بر فرار بایندریگ به سوی ری یا خراسان، و یا پنهان کردن سپاهیان در خندق به یعقوب می‌رسید. به همین سبب او صوفی خلیل بیگ موصول را برای تحقیق بیشتر در این خصوص و دستگیری بایندریگ مأمور کرد.

تا پیش از درگیری، برخی از امرا از جمله منصوربیگ سهراب و حاجی بیگ الپاوت از

بایندریگ جدا شده و به یعقوب پیوسته بودند، و بایندریگ که قدرت مقابله با یعقوب و همراهانش را در خود ندید، به ناچار، راه فرار در پیش گرفت. (همان: ۲۰۱-۲۰۰؛ Gulseni, Ibid: s 118). نیز نک: (Erdem ve Kazim Paydas, s 134) رعب و وحشتی که امرای سپاه یعقوب از بایندریگ داشتند، چنان بود که وقتی به هر یک از آنها برای تعقیب وی دستور داده می‌شد، به نوعی از آن شانه خالی می‌کردند (خنجی، همان: ۲۰۳). سرانجام صوفی خلیل بیگ موصول، مأمور تعقیب او شد و در لحظه‌ای حساس که بایندریگ در حال گریز، از اسبش سقوط کرده بود، به او رسید و سرش را از تن جدا کرده، و در نزدیکی ساوه نزد یعقوب برد. (فریدون بیگ، همان: ۳۱۷/۱؛ خنجی، همان: ۲۰۳؛ نویدی شیرازی، برگ ۲۰۶ الف؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۴؛ نیز نک: (Sevket Beysanoglu, 1990: s 434) پس از آن یعقوب برخی دیگر از همراهان بایندریگ را عفو، برخی دیگر را زندانی، و برخی دیگر را نیز به مجازات رساند (فریدون بیگ، همان: ۳۱۷/۱)، و حاجی بیگ الپاوت و منصور بیگ سهراب را، که در آغاز از بایندریگ جدا شده بودند، دوباره به حکومت اصفهان و قم منصوب کرد. (خنجی، همان: ۲۰۴)

برخی علت شورش بایندریگ را نارضایتی وی از انتصابش به حکومت اصفهان، و توقع بیشتر او، به ویژه پس از پیروزی بر مصریان، دانسته‌اند.<sup>۴</sup> اما واقعیت این بود که با بررسی این شورش و شورش حاجی‌بیگ، شاید بتوان اوضاع آشفته سیاسی و تثبیت نشدن قدرت یعقوب در اوایل پادشاهی‌اش را، از عوامل مهم بروز این

۴. نویدی شیرازی، برگ ۲۰۶ الف؛ غفاری قزوینی، ۲۵۴؛ مقایسه کنید با اظهار نظر اسماعیل حسن‌زاده، در باره شورش بایندریگ مبنی بر اینکه وی به دلیل واگذار نکردن حکومت اصفهان رنجیده خاطر شد و به محض رسیدن به همدان، علیه سلطان یعقوب شورش نمود، که با توجه به منابع، صحیح به نظر نمی‌رسد. نک: اسماعیل حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۳.

شورش‌ها دانست، ضمن اینکه با توجه به ساختار قدرت دولت آق‌قویونلوها، که متشکل از اتحادیه قبایل بود، هر یک از رؤسای طوایف، نقش بزرگی در حمایت یا عدم حمایت از پادشاه، یا هر امیر صاحب نام دیگری داشتند که با نشان دادن جریزه و شایستگی خود می‌توانست بر مسند قدرت بنشیند. با این ساختار قدرت، طبیعی بود که هر امیری به ویژه اگر از طوایف بزرگ‌تر و قدرتمندتر آق‌قویونلوها بود، در صدد برمی‌آمد تا از فرصت استفاده کرده و شانس خود را برای دست یافتن به قدرت بیازماید، اما در این جریان‌ها، بخت با یعقوب یار بود و امرای بزرگ بایندریه حامی و متحد او بودند. همراهی و موافقت این امرا، وقتی با شجاعت و سیاست‌مداری خود یعقوب، توأم شدند، او نه تنها توانست این دو شورش را سرکوب کند، بلکه، به تدریج، دیگر مشکلات داخلی و خارجی خود را نیز از میان برداشت، و نهایتاً در مدت حدود دوازده سال سلطنت خود موفق شد آرامش و ثبات سیاسی را در قلمروش حکمفرما کند.

### نتیجه‌گیری

یعقوب در آغاز نخستین روزهای پادشاهی خود، با شورش حاجی‌بیگ، و پس از آن با شورش بایندریگ در اصفهان مواجه شد. این شورش‌ها هر کدام ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را داشتند. اختلاف‌ها و رقابت‌های خانگی میان آق‌قویونلوها، تثبیت نشدن قدرت یعقوب در اوایل حکومتش، و فراهم بودن شرایط و بستر لازم برای بروز این شورش‌ها در اصفهان سبب شدند تا این دو تن که نخستین، از خانواده آق‌قویونلوها، و دومی نیز از امرای برجسته آنان بود، برای دستیابی به قدرت،

علم مخالفت و استقلال برافراشته و به ناآرامی اوضاع داخلی دامن بزنند. بایندریگ از سوی یعقوب مأمور شد تا شورش حاجی‌بیگ را سرکوب کند؛ و برای سرکوب شورش بایندریگ - که مهم‌تر نیز بود- خود یعقوب وارد عمل شد. یعقوب در مواجهه با این دو شورش با رویه خاص خودش عمل کرد. چنین به نظر می‌رسد که او نخست روش سیاسی را می‌آزمود و با تأمل، فرصتی را در اختیار سران شورشی قرار می‌داد تا شاید از کرده خود منصرف شده و دوباره به خدمت او درآیند، اما وقتی پافشاری آنان را در ادامه شورش‌ها می‌دید، آن‌وقت وارد عمل می‌شد و آنها را سرکوب می‌کرد.

اگرچه یعقوب نهایتاً موفق شد تا مخالفانش را سرکوب کند، اما هر یک از این شورش‌ها توانستند برای مدت زمانی، به اوضاع بی ثبات سیاسی منطقه دامن زده و انرژی و وقت یعقوب را به خود اختصاص دهند، ضمن آنکه در این میان یعقوب دو امیر برجسته یعنی حاجی‌بیگ و بایندریگ را از دست داد که این ضایعه، به ویژه در مورد بایندریگ، که از فرماندهان قابل نظامی و شجاعتش زبانزد همگان بود، بیشتر صدق می‌کرد.

### منابع

- ابن أجا، محمد بن محمود الحلبي (۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م)، *العراک بین الممالیک و العثمانيين الاتراک*، صنعہ محمد احمد وهمان، دارالفکر، دمشق.
- ابن ایاس، محمد بن احمد (۱۹۸۴م)، *بلدائع الزهور*، تصحیح محمد مصطفی. الهیة المصریة العامه للکتاب، قاهره.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۷۹ش)، *حکومت ترکمانان*

- قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲ش)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، میراث مکتوب، تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۵۳ش)، حبیب‌السیبری فی اخبار افراد بشر، تصحیح محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، تهران.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، تصحیح و تحشیة عبدالحسین نوایی، انتشارات اساطیر، تهران.
- رویمر، ه. ر (۱۳۸۷ش)، «سلسله‌های ترکمانان»، تاریخ ایران (دوره تیموریان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، جامی، تهران.
- العزوی، عباس (۱۴۰۱ق / ۱۳۶۹ش)، تاریخ العراق بین اختلالین، انتشارات الشریف الرضی، قم.
- غفاری قزوینی، احمد (۱۳۴۳ش)، تاریخ جهان‌آرا، کتابفروشی حافظ، تهران.
- فریدون بیگ، احمد (۱۲۶۴)، منشآت (منشآت السلاطین)، چاپ سنگی، استانبول.
- منجم‌باشی، احمد بن لطف‌الله (۱۲۸۵ق)، صحائف الاخبار، مطبعة عامره، استانبول.
- نویدی شیرازی، ملا عبدی بیگ زین‌العابدین علی (خطی)، تکملة الاخبار، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۸۴۰۱.
- واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف (۱۳۷۹)، خلد برین، (روضه‌های ششم و هفتم)، تصحیح میر هاشم محدث، میراث مکتوب، تهران.
- Beysanoglu, Şevket. (1990), *Anitlari Ve Kitabeleri Ile Diyarbakir Tarihi*, Neyir Matbaasi, Ankara.
- Erdem, İlhan- Kazım Paydaş. (2007), *Ak- Koyunlu Devleti Tarihi (Siyast, Teşkilat Ve Kültür)*, Birleşik Dağıtım Kitabevi, Ankara.
- Gülşeni, Muhyi- yi (1982), *Menakıb- i İbrahim- İ Gülşeni*, yayınlayan Tahsin Yazıcı, Türk Tarih Kurumu Basımevi, Ankara.
- Minorsky. V. (1957), *Persia. The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, London.
- Woods, John E (1976), *The Aqqynlu, Clan, Confederation, Empire, A Study in 15<sup>th</sup>/9<sup>th</sup> Century Turko-Iranian Polilics*. Bibliotheca Islamica, Minneapolis & Chicago.